

عبودیت حق

اشاره. متنی که در پی می‌آید بخشی از سخنان حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر سید محمد خاتمی - رئیس‌جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران - در حرم مطهر حضرت امام خمینی (س) است که در تاریخ ۱۳۸۲/۸/۲۴ به مناسبت شب بیست و یکم رمضان ایراد شده است.

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الانبياء والمرسلين ابي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين لاسيما على اميرالمؤمنين.

هدف آفرینش انسان است و هدف انسان عبادت و پرستش خدا. این نص آشکار قرآن کریم است: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» [الذاریات: ۵۶]؛ جن و انس را نیافریدیم، مگر برای اینکه بنده خدا باشند و عبادت و پرستش او را کنند.

مفسران و عالمان گفته‌اند که «يعبدون» در اینجا به معنی «يعرفون» است؛ یعنی انسان و جن را نیافریدیم، مگر برای اینکه عارف بشوند، آگاهی پیدا کنند و صاحب معرفت بشوند. هدف خلقت و آفرینش، معرفت و آگاهی است. البته تردیدی در اهمیت عرفان و آگاهی نیست. در داستان خلقت انسان، هنگامی که آدم آفریده شد، فرشتگان خدا شگفت زده شدند که چگونه خدا موجودی را که دارای هوی و هوس است، در زندگی خود ستم می‌کند، در ارض فساد، خونریزی و تجاوز می‌کند، خلیفه خود قرار داد و فرشتگان که خاصیت وجودی آنها عبادت خدا، پرستش، تسبیح و تعظیم خداوند است، به عنوان خلیفه انتخاب نشده‌اند. خداوند در مقابل این پرسش ملانکه، به علم آدم تکیه می‌کند و آگاهی آدم را به رخ آنان می‌کشد. از آن جهت انسان خلیفه خداست که به مظاهر هستی، به اسماء و صفات الهی و راز و رمز آفرینش آگاهی دارد؛ امری که

ملائکه با همه عظمت وجودیشان لااقل در حدی که انسان، انسان برتر، انسان کامل از آن برخوردار است، محرومند و به دلیل همین آگاهی و معرفت است که انسان مسجود ملائکه می‌شود و به مقامی می‌رسد که فرشتگان خدا باید در برابر او سجده و تعظیم کنند.

شروع وحی نیز با تکیه بر تعلیم، آگاهی و معرفت است و هیچ کتابی چون کتاب خدا بر اهمیت عقل، خرد، اندیشه، آگاهی و معرفت تکیه ندارد. در این مسأله تردیدی نیست، اما آیا خداوند نمی‌توانست در این آیه، خود کلمه یعرفون را به کار ببرد؛ «ما خلقت الجن و الانس الا ليعرفون». چرا فرمود ليعبدون؟ قطعاً رازی در اینجا نهفته است. خداوند هدف خلقت را نه معرفت که عبادت و پرستش معرفی می‌کند. جهان برای انسان آفریده شده است و انسان برای اینکه بنده و پرستنده خدا باشد. این عظمت انسان است که به درجات بندگی خدا برسد. اگر رسید، هدف خلقت تأمین شده است. شما در نماز خود اولاً، بر عبودیت پیامبر اکرم (ص) شهادت می‌دهید و بعد بر رسالت او. پیامبر در درجه اول بنده خداست و بعد پیامبر خدا.

عبادت، هدف خلقت است. البته لازمه عبادت به معنی واقعی آن، آگاهی و معرفت است؛ یعنی اگر فرمود هدف خلقت پرستش است، پرستش جز در سایه معرفت و آگاهی تحقق پیدا نمی‌کند. پرستشی که مورد نظر قرآن است، یک امر تحمیلی و اجباری نیست. انسان موجودی آگاه و مختار است. ابتدا باید بشناسد، آنگاه پرستد و اگر درست شناخت و علم و معرفت راستین پیدا کرد، نمی‌تواند عبادت نباشد و پرستش لازمه معرفت است. اگر بزرگان ما گفته‌اند «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»، لازم را گفته‌اند و اراده ملزوم کرده‌اند. عبادت بر آگاهی و معرفت مبتنی است. همان‌گونه که در روایات و کلام حکمت‌آمیز پیشوایان ما آمده است: «اول العلم معرفة الجبار و آخره تفويض الامر اليه»؛ اولین گام معرفت شناخت جبار آسمان، زمین و خداوند متعال است. این آگاهیها و دانش ما هنوز مقدمه هم نیست. گام اول دانش، شناخت خداست و گام آخر تفویض امر به خداست؛ یعنی پیوند زدن اراده به اراده خدا. عبادت یعنی همین. بنده خدا بودن یعنی اراده آدمی به اراده خدا پیوند بخورد. عباد نخواهد، مگر آنچه خدا می‌خواهد. نیند، مگر آنچه خدا می‌بیند. نشنود، مگر آنچه خدا می‌شنود و عمل نکند، مگر آنچه خدا می‌خواهد.

در روایات ماست که مؤمن و عارف کسی است که به چشم خدا می بیند، به گوش خدا می شنود و به قلب خدا ادراک می کند. معنی واقعی عبادت یعنی همین؛ یعنی پیوند اراده انسان به اراده خدا و این تحقق نمی یابد مگر اینکه انسان به درجات عالی از علم و معرفت برسد. عبادت سرسپردگی است، پیوند اراده خود با اراده خداست و تسلیم در برابر مشیت و خواست خدا و اینکه انسان نیندیشد و نکند، مگر آنکه خدا می خواهد. معنی واقعی عبادت همین است. البته در عالم تکوین، همه هستی وابسته به خداست. همه موجودات عین تعلق به خدایند. ما از خود هیچ هویتی جز هویت وابستگی به حق نداریم. نه اینکه ما چیزی باشیم و بعد تعلق به خدا پیدا کنیم، نه چنان که دست، لباس، کفش، آگاهی و اراده من با من نسبت دارد. لباس من جز من است، اما متعلق به من؛ ولی در عالم هستی هیچ موجودی جز خدا اصالت ندارد. همه چیز عین تعلق است نه متعلق؛ اگر نازی کند، در هم فروپاشند قالبها. همه چیز مظهر اراده خدا و مظهر حیات الهی در عالم وجود است. فیلسوفان، عالم ماسوی را ظل الله تعبیر کرده اند که تعبیری تسامحی است. به هر حال سایه انسان غیر از خود انسان است، گرچه تابع انسان است. حتی نسبت انسان و نسبت موجودات به خدا، نسبت سایه به خدا هم نیست. عین تعلق است. نه اینکه چیزی باشد و متعلق به خدا باشد. ولی وقتی که وجود به انسان می رسد، خدا موجود آگاه و با اراده را خلق کرده است. علاوه بر پیوستگی طبیعی و تکوینی وجود عالم به اراده و مشیت حضرت پروردگار، نوعی دیگر از وابستگی هم باید مشخص شود و آن وابستگی و سرسپردگی آگاهانه و عارفانه است. انسان آگاهی پیدا می کند، خدا را می شناسد و زیبایی مطلق را می بیند، آنگاه سرسپرده او و بنده خدا می شود و هدف خلقت تحقق می یابد

خیال روی تو در هر طریق همزه ماست
 نسیم بوی تو پیوند جان آگه ماست
 ابتدا جان آگاه می شود، آن وقت نسیم بوی بار پیوند جان آدمی می گردد.

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند
 بین که سبب زرخندان تو چه می گوید
 جمال چهره تو حجت موجه ماست
 هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
 اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد
 گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

به حاجب در خلوت سرای خاص بگو فلان ز گوشه نشینان خاک در گه ماست
 خدایا! ممکن است در طول سال، ما غافل باشیم ولی شب قدر می آید، در خانه تو را می زنیم،
 سالی یکبار هم اگر بزینم، تو ما را راه بده.

اگر به سالی حافظ دری زند، بگشای که سالهاست که مشتاق روی چون مه ماست
 خدایا! ما غافلیم، ما تحت سلطه هوسیم، ما ضعیفیم، اما بنده تو و برای رهایی نیازمند لطف
 تویم. اگر لطف تو نباشد، دست ما کوتاه و ظرفیت ما تنگ است. برای اینکه دست ما به میوه
 بوستان لطف و فیض تو برسد، باید لطف تو شامل حال ما شود.

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست
 لطف تو عمیم است و همه جا را فرا گرفته است. اگر ما نتوانیم لطف تو را جذب کنیم،
 اشکال در قابلیت و ظرفیت تنگ و دست کوتاه ماست. برای نجات از این پریشان بختی، از این
 کوتاه دستی و برای درک لطف و فیض تو باز به لطف و فیض تو نیازمندیم. خدایا در کنار قبر
 بنده خوبت، پیشوایی که برای تو زیست و جهاد کرد و تلاش کرد، پیشوایی که شهیدان ما به
 پیروی او افتخار می کردند، در کنار قبر پیشوای تو و به یاد شهیدانی که برای تو جان دادند، به ما
 لطف کن و نظر محبت خودت را از ما دریغ مدار. لطف تو شامل حال ما شود تا ما هم بتوانیم از
 این شبها و از همه رحمت و اسعه تو برخوردار باشیم. البته لطف خداوند هم یک شرط دارد و آن
 اینکه ما واقعاً طالب باشیم، بدانیم ناقصیم و کمبود داریم، اما بخواهیم که مشمول لطف الهی باشیم؛
 «ادعونی استجب لکم» [عاف: ۶۰] ما بخواهیم، خدا اجابت می کند. این فرمان، منشور و دستور
 خداست، اما دعا که قلقه زبان نیست. باید در درون خودمان به نقص خودمان پی ببریم و به
 بزرگانی که [مقرب] درگاه خداوند هستند، توسل بجویم. مطمئن باشید که لطف خدا شامل حال
 ما می شود.

امشب شب قدر است. یکی از سه شبی است که شب قدر در آن قرار دارد. شب قدر از هزار
 شب و هزار ماه برتر است؛ شبی است که تا دمیدن بامداد، فرشتگان خدا و روح، آن فرشته بزرگ
 به زمینیان فرو می بارند و فرود می آیند. شبی که تا دمیدن بامداد همه صلح، سلام، مهر، شفقت و

محبت خداست. بیاید دستهایمان را به سوی خدا دراز کنیم و از او بخواهیم که در امشب و در همه شب‌ها لطف خود را شامل حال ما بکند. ما انسانهای ضعیفی هستیم و تابع هوسهایمان هستیم. اگر لطف خداوند نباشد، دچار شقاوت می‌شویم و از زبان امام سجاد بگوییم: «یا سیدی لو نهرتقی ما برحت من بابلک و لا کففت عن تفلک لما انتهی^۱ الی من المعرفة بمجودک و کرمک» [دعای ابوحزرة نمالی].

آقای من! اگر مرا از درگاه خود برانی، از در تو روی بر نمی‌تابم و نیز از ستایش و مدح و خواستن تو دست بر نمی‌دارم، چون به کرم و جود تو معرفت دارم، تو هم نظر لطف را شامل حال ما کن.

به حاجب در خلوت سرای خاص بگو
فلان ز گوشه نشینان خاک در گه ماست
ما از گوشه نشینان خاک درگاه تو هستیم. شب قدر، شب عبادت است و پرستش و عبادت، هدف خلقت. انسان با عبادت انسان می‌شود، خدایی می‌شود. مشکل امروز بشر چیست؟ به همه دنیا نگاه کنید: فقر، ترس، تحقیر، تبعیض، بیداد، سقوط، اشغال، شکنجه، جنگ، ترور، بیداد. اینها مشکلات بشر است که همیشه بوده و امروز با رشد تکنولوژی، علم و فن همه اینها شدیدتر، خشن‌تر و ناخواسته‌تر شده است. نیاز بشر امروز چیست؟ امنیت، آزادی، عدالت، حرمت، عزت. این مشکلات بشر و این نیاز بشر در همه جا هست و از جمله [برای] ما مسلمانها و هر دوی اینها - هم مشکلات و هم نیازها - فقط و فقط با عبادت خدا و پناه بردن به لطف خداوند حل می‌شود و راه دیگری وجود ندارد. بشر باید بنده خدا شود تا عزیز شود و بشر باید بندگی خدا را بپذیرد تا بنده انسانهای هوس زده نباشد و حاکمان باید بنده خدا باشند تا ستم نکنند. راه همین است و پیامبران نیز برای همین آمده‌اند. بشر با شیوه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تحلیل تاریخی برای خوشبختی و سعادت به دنبال راهکارهای دیگر نرود. این فرمان و سنت خداست: «ولم تجد لسنة الله تبديلا»؛ باید بنده خدا شد تا فقر، بدبختی، اشغال، جنگ، ناامنی، آدمکشی، ترور و شکنجه از بین برود و راهی جز بندگی خدا وجود ندارد.

این کلام خداست: «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين». انسان بنده خدا در برابر هیچ کس و هیچ چیز سر تعظیم فرود نمی آورد. زندگی بشر را ترس و اندوه میاها می کند و بنده خدا کسی است که نه ترس دارد و نه اندوه: «لاخوف علیهم و لاهم یحزنون»؛ زندگی بی ترس، امن و بی اندوه. درست است که اصل این زندگی در نشئه دیگر و جهان دیگر است، اما در همین جهان هم انسان می تواند امنیت کامل داشته باشد. انسانی که برای خدا زندگی می کند، از چه می ترسد و از چه غصه می خورد؟ همه چیز از آن خداست. اگر چیزی به دست بیاورد، خوشحالی زیاد پیدا نمی کند و اگر چیزی از دست بدهد، اندوه پیدا نمی کند. از کسی نمی ترسد، چون قدرتی جز خدا را قبول ندارد و حاکم اگر بنده خدا بود، ستم نمی کند. حاکم اگر بنده خدا نبود، بنده هوس خویش است و هوس، ستم آفرین، تبعیض آفرین و رنج آفرین است. انسان بنده خدا می شود علی. حاکم بنده خدا می شود علی. شبهای قدر با یاد و خاطره امام علی ابن ابیطالب، امیر مؤمنان - علیه الصلوة والسلام - که امشب شب شهادت اوست، پیوند خورده است.

این مرد با وجود اینکه در دوران خلافت ظاهری اش بر بزرگترین سرزمینهای عالم آن روز حاکم بود و قدرت بزرگ زمان بود، می گوید: تمام این حکومت - که اگر ده برابر این هم می شد، همین را می گفت - در نظر من از یک کفش پاره و صله خورده کم ارزشتر است. حکومت بر شما از آب بینی بزرگی مقدارتر است، «عقطة غنیز»؛ یعنی آبی که از دماغ یک بزرگی می آید. چه قدر باید انسان حکومت را تحقیر کند؛ حکومتی که برایش انسانها این همه کشتار و ستم می کنند؛ مگر اینکه در سایه آن بتوانم حقی را به پای کنم یا باطلی را از پای بیدارم. اگر نتوانم، از آن کفش پاره و صله خورده و از آب بینی بزرگی کم ارزشتر است. حاکم بنده خدا این چنین انسانی می شود.

آن وقت چه فاصله ای است میان این بینش و منش و منش آن جباری که می گوید: «انا ربکم الاعلی» [التازعات: ۲۴] چه فاصله ای است میان بینش انسانی که انسان را قوی می کند و می گوید بنده دیگری نباش که تو آزادی و بر آزادی انسان تکیه می کند با بینش انسان زورگویی که می گوید: «الحق لمن غلب»، من زور دارم، مسلط شده ام. چون مسلط شده ام و زور دارم، حق با

من است. چه فاصله‌ای است میان این بینش و بینش انسانِ مستکبری که می‌گوید: «جهان یا با ماست یا بر ماست.» اگر با او نبود، اگر با حکومتِ فزون طلب او نبود، اگر با سیاستهای استکباری او نبود، او تروریست، ضدِ حقوقِ بشر و ضدِ انسانیت است. هر کس با ما نیست، بر ماست و به هر نام و بهانه‌ای باید سرکوب بشود. این حکومت بندهٔ خدا، علی است و این حکومت کسانی که بندهٔ شیطان و بندهٔ هوای نفس هستند.

البته حتماً حکومت مطلوب، حکومتی است که در محور و مدار آن و نیز دست‌اندرکاران آن انسانهای خداترس، خدا پرست و مؤمن باشند، ولی این به این معنا نیست که حکومت نیازمند نظارت و سازوکارهایی که بتوان آن را مهار و کنترل کرد، نباشد؛ بخصوص در غیبت معصوم. در زمان معصوم هم امام علی این ایطالاب بر نظارت و نقد و نصیحت مردم و آزادی و حقوق و حرمت مردم تأکید می‌کرد. در غیبت معصوم به طریق اولی، اگر این نظارت و این سازوکار نباشد، احتمال دارد که مشکل مضاعف بشود؛ یعنی ستم، زور و جباریت باشد و به نام خدا، دین و ارزشها و مقدسات هم توجیه بشود. مگر حسین بن علی^(ع) را به نام کسی که بر امیرمؤمنان خروج کرده و علیه دین پیامبر قیام کرده است، شهید نکردند! مگر امام کاظم را سالیان دراز به بهانهٔ اینکه در میان امت تفرقه می‌اندازد و مصالح امت اسلامی را نابود می‌کند، به عنوان یک امر مقدس در زندان و سیاه‌چال نگه نداشتند! اگر نظارت نباشد و اگر قدرت متکی به ارادهٔ مردم نباشد، چه بسا که ستمی که جباران بی‌خدا کرده‌اند، به نام خدا به صورت مضاعف بر جامعهٔ بشری تحمیل بشود.

خواهران و برادران ما! ما همه داریم از مردم‌سالاری دینی سخن می‌گوییم. مردم‌سالاری دستاورد بزرگ بشر است. بهایی که بشر برای مردم‌سالاری داده است و به این نتیجه رسیده است که قدرت باید متکی بر ارادهٔ مردم و تحت نظارت مردم باشد، بهای سنگینی است. جنگها، کشتارها، دربه‌دریها، تبعیض‌ها، ستمها و جباریتها سبب شده است که انسان به این نتیجه برسد که برای رهایی، قدرت باید برآمده از ارادهٔ مردم و تحت نظارت مردم باشد. مردم‌سالاری دستاورد بزرگ بشر است و خوشبختانه، با دین ما، روش و مرام امام بزرگوار ما سازگار است و در قانون اساسی ما هم به عنوان یک اصل پذیرفته شده است. حتماً باید نظارت باشد، حتماً باید

سازوکارهای مهار قدرت وجود داشته باشد؛ اما تفاوت مردم سالاری دینی با مردم سالاریهای دیگر این است که علاوه بر اینکه میزان، رأی مردم است، علاوه بر اینکه نقد و انتقاد و نصیحت نه تنها یک حق، بلکه یک وظیفه است، علاوه بر اینکه مخالف تا آنجا که به براندازی دست نزنند، آزاد است. حرمت انسان رعایت می‌شود، علاوه بر همه اینها که شرط و لازمه مردم‌سالاری واقعی است، یک اصل و عنصر دیگر نیز وجود دارد و آن خدا ترسی و بنده خدا بودن مسئولان نظام الهی است.

شرط خدا ترسی و تقوا که در نظامهای مردم سالاری عرفی و سکولار، اعتباری ندارد، در نظام مردم سالاری دینی یک شرط مهم است. اگر خدا ترسی و نیز نظارت مردمی باشد، بسیاری از مشکلات درمان می‌شود. خودمحموریها و هوسها با تقوا و عدالت خنثی می‌شود. عنصر عدالت و پرهیزگاری جلوی تجاوز به حقوق دیگران را می‌گیرد و نظارت مردمی و سازوکارهای مردم‌سالاری حتی از اشتباه حکومت جلوگیری می‌کند. امروز بیش از همیشه نیازمند این عنصریم؛ عنصر تقوا، پرستش و عبادت خدا. صلح جهان، گفتگو در جهان و رفق و عدالت در جهان جز بر پایه عبادت و عبودیت حضرت حق تحقق پیدا نمی‌کند.

امروز شاید عاملی که در گذشته توجه بشر را به خدا و غیب جلب می‌کرد، ضعیف‌تر شده باشد. در گذشته ترس عامل بسیار مهمی بود برای اینکه انسان به غیب هستی و خدا پناه ببرد. حتی [خدا] در خود قرآن هم وقتی که می‌خواهد آن فطرت انسان را نشان بدهد، تمثیلی می‌زند که اگر در دریایی باشیم که امواج و توفان از هر طرف بیاید، امید انسان به همه عوامل طبیعی قطع بشود، ترس سراسر وجودش را بگیرد، یک نقطه روشن در قلب اوست که به آن نقطه توسل پیدا می‌کند و می‌خواهد نجات پیدا کند و آن خداست. دیروز زلزله، وبا، طاعون و ضدها عامل ناشناخته دیگر بشر را در ترس دائم نگاه می‌داشت و برای رهایی به جنبه‌های غیبی پناه می‌برد و برای دفع این بلاها خود را با ایمان به غیب تسکین می‌داد. امروز شاید این ترسها کم شده باشد؛ البته یک ترس دیگری به وجود آمده است. امروز حتی اگر ایدز، سرطان و سایر بلاها باشد، انسان راز گشایی کرده و می‌داند که حتماً اینها عوامل طبیعی دارد و دیر یا زود علم اینها را درک می‌کند و امید به

کشف این همه تحقیقات و پیگیری مسائل علمی در دنیا به وجود آمده است. ترس بشر از عوامل طبیعی کمتر شده است. راز و رمز نهفته در عالم طبیعت یا از بین رفته یا اجمالاً انسان می‌داند که روز و روزگاری از بین خواهد رفت، اما عشق که از بین نمی‌رود. خداپرستی که از ترس نیست. ترس عامل غرضی است، اما عشق ذاتی است. عشق در بطن وجود انسان است. انسان عاشق کمال است. عاشق کمال مطلق است و عشق همواره هست. امروز اگر ترسی هم هست، ترس از حکومت‌های جبار، سلاح‌های کشتار جمعی، تبعیض، سرکوب و تجاوز است. علت آن هم کمبود عشق است. تجاوزگر، آدم عاشق نیست آدم هوس پرست است. هر جا هوس باشد، عشق نیست و هر جا عشق غایب باشد، غوطه‌وری در ماده و ماده‌گرایی بیشتر است و هر چه انسان ماده‌زده‌تر باشد، هوس او قویتر است و هر چه هوس قویتر، ترس، بدبختی، تبعیض و ستم فراوانتر است. با عشق است که می‌توان اینها را جبران کرد و به بندگی خدا رسید. خشم، کینه، تجاوز و تبعیض با عشق و بندگی خدا جبران می‌شود. البته این عشق در مسئولان و کسانی که قدرت به دست دارند، اهمیت بیشتری دارد تا مردم عادی، ولی هر انسانی نیازمند این عشق است. ما باید با این عشق زندگی کنیم و از خدا بخواهیم که به ما توفیق بدهد که این عشق را درک کنیم و عشقی که در متن ذات ماست، بروز پیدا کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتانه علوم او ادب